

هو العليم

جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای

سوء

مبانی اسلام - جلسه نوزدهم

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا

و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى

محمد

و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

دوری از معنویت و گرایش به مادی گرایی در

عصر حاضر

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا
يُنسِبُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ﴾^۱

«ای رسول ما، اگر ببینی که مردمی در آیات ما

خداشه وارد می کنند و آنها را به استهزا می گیرند و در

^۱ سوره أنعام (۶) آیه ۶۸.

آنها شبهه ایجاد می‌کند، آنها را به کناری بگذار و از آنها اعراض کن تا اینکه در مطلب و بحث دیگری وارد شوند! (در اینها هدایت راهی ندارد.) بنابراین بعد از تنبّه و پس از اینکه مطلب برای تو روشن شد، دیگر با قومِ ظالمین نشست و برخاست و محاوره نداشته باش!»

متأسّفانه دنیای امروز، دنیای مادّیت است و در آن از خدا خبری نیست، و مع الأسف این قضیه حتی در بین اخصّ از اقشار جامعه نیز حاکم و حکم فرما است.

ولی سابقاً این طور نبود و مردم به جهات معنوی بیشتر توجّه داشتند تا مادّی. در سابق، علوم در خدمت انسان و ایثار و رسیدن به مخلوق بود؛ مردم در گذشته بیش از آنچه که به جهات مادّی فکر کنند، به خلق و خالق می‌اندیشیدند.

یکی از علائم آخرالزمان همین است که افکار، افکار مادّی می‌شود و افعال در جهت خودمحموری و انانیت به حرکت درمی‌آید، و این مسئله در تمام زمینه‌ها به چشم می‌خورد. بیش از آنچه که به صلاح

جامعه و خدمت به خلق فکر بشود، به جنبه‌های اقتصادی و سودآور توجه می‌شود و مسائل مادی، افکار ما را پر کرده و جایی برای گرایش به حقیقت باقی نگذاشته است.

سابق بر این، این‌طور نبود و علم در خدمت رضای پروردگار بود و جهات معنوی بر جهات ظاهری غالب بود. در سابق، چون اطبای ما شفا را از خدا می‌دیدند، از نظر کمک و تعاون به مرضی، کمال همکاری را داشتند، طیبی که صبح از منزل بیرون می‌آمد، اوّل دو رکعت نماز می‌خواند، و هنگام پیچیدن نسخه، دعا می‌کرد و با وضو بالای سر مریض می‌رفت. امّا امروزه طبابت فقط برای پول درآوردن مطرح است؛ و اگر از آنها خدمتی هم به خلق سر می‌زند، در راستای مسائل اقتصادی است. از علم برای مال‌اندوزی استفاده می‌شود و بس! آن جوانی که پا به دانشگاه می‌گذارد، فقط به پول فکر می‌کند و بس! امّا هنوز کم‌وبیش باقیمانده و خَلَف آن افرادی که در سابق بودند، در بعضی از جاها و اماکن دیده می‌شوند. روش آنان به‌کلی با روش امروزی تفاوت دارد.

خدا این تمدن غرب را لعنت کند که وقتی بر بلاد اسلامی هجوم آوردند، اولین چیزی را که از مسلمانان گرفتند، معنویت آنها بود؛ و در مقابل، جهات مادی و دنیای آنان را بتمام معنی الکلمه تأمین کردند.

وظیفهٔ علما در حفظ اخلاص طلاب و مقابله با

مادی‌گرایی و بدعت‌گذاری استعمار

اما در حوزه این‌طور نیست؛ وقتی که یک طلبه وارد حوزه می‌شود، به قصد پول وارد حوزه نمی‌شود، بلکه به قصد اطلاع و معرفت بر علوم ائمه علیهم السلام است. اگر زمانی برسد که موقعیت پزشکی به‌نحوی باشد که دیگر نیازی به آنها نباشد یا از نظر درآمد به حدی برسند که در سطح افراد معمولی جامعه قرار بگیرند، آن‌موقع معلوم می‌شود که این لباس شریف بر تن چند نفر پوشیده می‌شود. گرچه می‌توان گفت با توجه به شرایطی که پیش آمده است، کم‌کم این مسئلهٔ مادی‌گرایی در حوزه‌ها نیز دارد وارد می‌شود. البته افرادی کم‌وبیش و به‌ندرت پیدا می‌شوند که واقعاً از نظر اخلاص و از نظر ایثار،

تمام هم و غم خود را در خدمت خلق و رضای خالق گذاشته‌اند؛ و جای انکار این مطلب نیست و زحمت آنها مشکور و مأجور و مورد تقدیر است، که: **«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»** ^۱ کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد، خالق را نیز شکر نخواهد کرد! «اما عموم حاکم بر این قضیه، مسئله دیگری است!

در چنین شرایطی، استعمار جهانی موقعیتی بس مناسب برای پیاده کردن اهداف خود می‌بیند. کاری

۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴: «عن محمود بن أبي البلاد قال سمعتُ الرضا عليه السلام يقول: "من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل."»

ترجمه: «کسی که نعمت‌دهنده‌ای را که از مخلوقین باشد شکر ننماید، شکر خداوند عزوجل را بجا نیاورده است.» (محقق)

نزهة الناظر و تنبيه خاطر، ص ۲۷: «قال صلى الله عليه و آله: "التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ، وَ تَرْكُهَا كُفْرٌ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ."»

ترجمه: «بازگو نمودن و بیان کردن نعمت خداوند، شکر است و ترک این عمل کفر است؛ و هر که به خاطر امر کم شکر نکند، به خاطر امر زیاد نیز شکر نخواهد کرد؛ و هر که مردم را شکر نکند، خدای عزوجل را نیز شکر نخواهد کرد.»

را که در غیر اهل علم انجام دادند و
بتمام معنی الکلمه موفق بودند، در اهل علم نیز با
تمهید مقدماتی تا حدودی به توفیق دست یافتند؛ و
با تطمیع و حیل‌های متفاوت و مختلف، روی
علمایی که قابل ضربه‌پذیری بودند، کار کردند و
کم‌وبیش آنها را در سطح جامعه روحانی و علمی
دینی مطرح کردند تا در فواصل تعیین‌کننده و
سرنوشت‌ساز، بتوانند از آنها در اجرای اهداف خود
سود ببرند.

در یک‌هم‌چنین موقعیتی، وظیفه علمای و طلاب
راستین و خالص علوم دینی این است که
بأی نحو کان از انحراف و بدع جلوگیری کنند، و
حداقل مطالب را با زبان و با بیان به گوش مردم
برسانند.

روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
است که می‌فرماید:

**إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ،
وَالْآ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛^۱**

۱ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۴، با قدری اختلاف.

«وقتی که بدعت‌ها در میان مردم ظاهر بشود،
عالم باید علم خودش را ظاهر کند و باید مطالب را
به مردم بگوید و مدارک را به مردم ارائه دهد.»
نحوه رشد و ظهور بدعت، بعداً توضیح داده
می‌شود و بیان خواهیم کرد که چگونه یک بدعت
ظهور پیدا می‌کند و ریشه‌های این ظهور چیست.
خصوصیات علمای راستین و مبلغان حقیقی

دین خدا

در آیه شریفه قرآن است:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۱

«وظیفه تبلیغ بر عهده کسانی است که با بصیرت
و از روی شناخت و ادراک واقعی مطلب، رسالت
الهی را تبلیغ بنمایند، و در این راستا باید آنچه که مد
نظر آنها است، فقط پروردگار باشد و بس، و از خدا
بترسند و مطلب را اشتباه برای مردم بیان نکنند!»

﴿يَخْشَوْنَهُ﴾؛ «در اداء تبلیغ، خدا را مد نظر داشته

باشند!»

﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و نباید از هیچ کسی

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۹.

غیر از خدا خوف و هراس داشت.»

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «خود پروردگار است که

کافل امور بندگانش است و مسائل را به حساب و

شمارش درمی آورد و در نظر می گیرد.»

در آیه دیگر قرآن کریم است که می فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ﴾^۱

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾؛ «هر کسی می خواهد

مرتد^۲ شود و از دین برگردد، برگردد؛ ولی بدانید که

هیچ گاه بازار مؤمنین کساد نخواهد شد.»

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛ «به زودی

خداوند قومی را می آورد که هم خدا آنها را دوست

دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.»

نکته اینجا است که اوّل محبت از جانب خدا به

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

^۲ این خطابم به إخواننا المُشْتَغَلِينَ [بالعلم] است که: اگر مسئله ارتداد را بررسی کنیم خواهیم دید که ارتداد، یک وادی وسیع و اوسعی دارد از آنچه که در منابع فقهی مطرح است، و بسیاری از افرادی که در ردیف صالحین از مؤمنین قرار گرفته اند، مرتد و از دین برگشته اند؛ تا خدا با آنها چه خواهد کرد! (مؤلف)

آنها تعلق گرفته است؛ اگر خدا آنها را دوست نداشته باشد، آنها نیز خدا را دوست ندارند! آنهایی که در راه حقیقت و در صراط مستقیم هستند، قدر خودشان را بدانند که مورد محبت خدا واقع شده‌اند!

﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «پیش مؤمنین متواضع‌اند؛

(وقتی به برادران ایمانی می‌رسند، متواضع و ذلیل هستند و خفض جناح دارند و خودفروشی و انانیت ندارند و رفیق‌اند و سر یک سفره می‌نشینند).»

﴿أَعِزَّةٌ عَلَى الْكُفْرِينَ﴾؛ «اما در مقابل کفار، در مقام

منیع و عزت ایمان، مستغرق و مکین‌اند.»

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «اینها در راه خدا مجاهده

می‌کنند.»

منظور از جهاد، نبرد و جنگ ظاهری نیست؛ بلکه

آنان با تمام مسائلی که می‌توان به وسیله آنها با کفار مقابله کرد، مقابله می‌کنند.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛ «اینها از هیچ بدگویی و

عیب‌جویی و ملامت‌جویی سرزنش‌کننده‌ای، باکی و هراسی ندارند.»

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛

«این فضل خدا است که به هر کسی بخواهد می‌دهد

و خداوند واسع و علیم است.»

لذا وظیفهٔ طلاب و علمای راستین و حقیقی این است که: آنچه را از منابع اصیل اسلامی و به دور از هوی و هوس و به دور از جار و جنجال و منابع فریب‌دهنده و گول‌زننده به دست می‌آورند، برای مردم بیان کنند؛ این وظیفهٔ ما است!

اگر دیگران مطلب را به نوعی دیگر فهمیده‌اند خودشان مسئول هستند، ولی ممکن است ما جور دیگری مطلب را به دست بیاوریم؛ اگر هم بر آنها وحی و الهام می‌شود، خُب مطلب دیگری است. منابع، تنها همین است که در دست ما است. فهم کسی از یک مسئله نباید باعث شود که ما از فهم و بصیرت خود نسبت به آن مسئله دست برداریم؛ و همان‌طوری که دیگران به مدارک و مسانید اطلاع پیدا می‌کنند، بقیه هم مطلع خواهند شد.

جعل حدیث، یکی از مصائب ادیان الهی

یکی از ابتلائی که از زمان پیامبر اکرم به این طرف، گریبان‌گیر جامعهٔ مسلمین بود و حتی قبل از زمان پیغمبر اکرم در اقوام یهود و نصاریٰ نیز وجود

داشته است، مسئله جعل حدیث بود. افراد به نفع دنیای خودشان جعل حدیث می کردند و دروغ می بستند. یک خبر دروغ و یک روایت دروغ را برای اینکه دنیای خودشان آباد بشود از پیغمبر اکرم نقل می کردند!

تبلیغات سوء معاویه با استفاده از جعل

احادیث دروغین

واقعاً این خیلی رذالت است و واقعاً خیلی دنائت است! آخر مگر یک شکم چقدر جا می گیرد، آخر مگر آدم چقدر در این دنیا باید بخورد، چقدر باید دریاورد که راضی بشود چهارصد هزار درهم از معاویه بگیرد و یک دروغ به امیرالمؤمنین ببندد، فقط یک دروغ؟!!

۱ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ رساله نوین، ص ۱۲۸: «معاویه فرستاد نزد سمره بن جندب و پیام داد: "یک صد هزار درهم می دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛ * «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است.»

درباره ابن ملجم مرادی (که شقی ترین کسی از قبیله مراد بوده است)، نازل شده است؛ و آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي آلِ حَيَوَةَ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ آلِ خِصَامٍ﴾ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي آلِ رَضِ

قبلاً گذشت که معاویه با تبلیغات، کاری کرده بود که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند، مردم شام باور نمی کردند که علی نماز می خواند! ما این مسائل را خیلی سهل و ساده می گیریم و روی آن دقت نمی کنیم؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه را تا حدودی شناخته ایم، و تعجب می کنیم با اینکه شام تا عراق فاصله زیادی ندارد، چطور ممکن است معاویه این گونه تبلیغات کند! مگر کسی نمی آمد،

لَيْفَ سِدَفِيهَا وَيَهُ لَكَ آلَ حَرِثَ وَالنَّسَلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ آلَ فَسَادٍ
 * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ آلُ عِزَّةٍ بِأَلِّمٍ فَحَسَّ بِهُ جَهَنَّمُ
 وَكَبِيَ سَآلَ مِهَادُ *

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زبینه و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکو است، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می گیرند، درحالی که دشمن ترین و سرسخت ترین دشمنان به اسلام و قرآن اند و چون پشت کنند، (و ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیرد و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

درباره علی بن ابی طالب نازل شده است. «سمره بن جندب قبول نکرد؛ معاویه دویست هزار درهم داد، سمره قبول نکرد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سمره قبول کرد.»

* سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

** سوره بقره (۲) آیات ۲۰۴ - ۲۰۶.

۱۱ وقعة صفین، ص ۳۵۴.

مگر کسی نمی‌رفت، مگر صحبت در این طرف و آن طرف ردّ و بدل نمی‌شد؟! اما وقتی که به اوضاع فعلی خود می‌رسیم، آن وقت می‌بینیم که نه خیر! کار معاویه خیلی هم به جا و روی حساب بوده است؛ با پخش اخبار دروغ، دقیقاً یک مسئله را واژگون به مردم نشان می‌دهد، به طوری که همه قبول می‌کنند! مردم شام تعجب می‌کردند: مگر علی نماز می‌خواند که او را در محراب کشته‌اند؟!

حسن ظنّ عامّة مردم به صحابه، علّت پذیرش

احادیث جعلی و انحراف از طریق حق

خب الآن ببینید سَمْرَةُ بن جُنْدَب یکی از اصحاب پیغمبر است، ابوهریره یکی از اصحاب پیغمبر است، اینها افرادی هستند که پیغمبر را دیده‌اند؛ مردم شام دارند اینها را می‌بینند. [می‌گویند]: مگر ممکن است کسی که از اصحاب پیغمبر است، دروغ بگوید؟! آخر این شخص که سالیان سال با پیغمبر بوده است، مگر می‌شود بیاید و دروغ بگوید؟!

این خوش‌باوری آنها کار آنها را به آنجا کشاند؛ و این خوش‌باوری ما است که کار ما را می‌کشاند به آنجاهایی که باید برسد! تمام اینها به دلیل

خوش‌باوری است! نه آقا جان! کس دیگری
علام‌الغیوب و مُشرف بر نفوس است، نه من و نه
سرکار! ما نمی‌دانیم و خبر نداریم، ما فقط به ظاهر
نگاه می‌کنیم؛ ولی از آنچه در باطن و در نیت شخص
در حال انجام است، اطلاعی نداریم، و وقتی مطلع
می‌شویم که عجب، چه کلاهی بر سرمان رفته و تا
کجا آمده است و ما خبر نداشتیم!

حکایتی در واقع‌بینی امیرالمؤمنین علیه السّلام

و ظاهرنگری شیخین و عامّه مردم

داستان جالبی به ذهنم آمد که شاید تکرارش
بی‌مناسبت نیست:

روزی پیغمبر اکرم در مسجد نشسته بودند،
خطاب به ابوبکر می‌کنند که:

«ای ابابکر، این شمشیر را بگیر و بیرون مسجد
برو، یک شخصی آنجا پشت آن دیوار ایستاده
و دارد نماز می‌خواند، برو گردن او را بزن و
بیا!»

ابوبکر شمشیر را در دست می‌گیرد و به آن طرف
حرکت می‌کند (مسائل و نکاتی در اینجا هست،
خوب دقت کنید!) وقتی می‌رسد می‌بیند که این

شخص در حال نماز است؛ نمی تواند او را از بین ببرد (چرا نمی تواند؟ چون خودش هم مثل او است؛ این نماز آمد و مانع شد از اینکه دستور پیغمبر را اجرا کند). پیش رسول خدا برگشت و گفت: «ای رسول خدا، من این شخص را دیدم، ولی او در حال نماز است!»

حضرت شمشیر را به عمر دادند و فرمودند:

«برو و او را از بین ببر!»

عمر نیز وقتی به او رسید، دید که در حال سجود است، برگشت و گفت: «یا رسول الله، من چطور او را از بین ببرم درحالی که اهل سجده است و راکع و ساجد است؟!»

پیغمبر شمشیر را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و فرمودند:

«یا علی، برو و او را از بین ببر!»

حضرت آمدند و دیدند که از آنجا رفته است. مسائلی در اینجا مطرح است که از آنها می گذریم؛ صحبت در این است که این شخص کسی بود که اگر از اصحاب پیغمبر سؤال می کردند که ده نفر از حواریون رسول خدا را به ما نشان

بدهید، همه او را به عنوان یکی از آن حواریون نشان می دادند!

حضرت فرمودند:

اگر این شخص کشته می شد، بعد از من دو نفر

از امت من اختلاف نمی کردند!

این شخص، ذوالثدی بود و همان شخصی بود

که جریان نهر روان را به وجود آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عمر،

شبی با یکی از اصحاب در مدینه حرکت می کردند،

دیدند در کنار خیابان شخصی ایستاده و نماز

می خواند. توجه آن شخصی که مصاحب با

امیرالمؤمنین بود، خیلی زیاد به این شخص جلب

شد؛ حضرت گفتند: «خیلی داری به این شخص نگاه

می کنی!» گفت: «یا امیرالمؤمنین، آثار صلاح و زهد

و عبادت از وجناتش پیدا است!» حضرت فرمودند:

«خوب او را نگاه کن و قیافه او را در نظر بگیر و

فراموش نکن، یک روزی به دردمان می خورد!» آن

شخص آمد و خوب نگاه کرد و قیافه اش را در نظر

^۱ النصّ و الاجتهاد، ص ۸۰؛ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱.

گرفت.

از این جریان مدّتی گذشت؛ جنگ جمل و جنگ صفّین و جنگ نهروان پیش آمد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ نهروان فرمودند: «کمتر از ده نفر از آنها باقی می‌مانند و کمتر از ده نفر از ما کشته می‌شوند!»^۱ و همین‌طور هم شد؛ چون امیرالمؤمنین با بقیّه فرق می‌کند! دقیقاً نه نفر از آنها باقی ماندند.

خوارج دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنها توبه کردند و چهار هزار نفر با امیرالمؤمنین جنگیدند، و فقط نه نفر از آن چهار هزار نفر زنده ماندند.^۲ یک نفر از این باقی‌ماندگان، عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود. اینها پس از جنگ به دور هم جمع شدند و توطئه کردند تا اینکه منجر به شهادت امیرالمؤمنین شد.^۳

پس از جنگ، حضرت آن شخصی را که آن روز در مدینه با ایشان همراه بود صدا کردند که: «فلانی

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۰۷.

^۲ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.

^۳ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۸۹؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

بیا تو را کار دارم!» آمد، گفتند: «بیا برویم کمی گردش کنیم!» شروع کردند در میان این کشته‌های منافقین و نهروانی‌ها به حرکت کردن، که یک‌دفعه به شخصی برخوردند که کشته شده است و به رو، به روی زمین افتاده است. حضرت با پایشان او را برگرداندند، گفتند: «این را ببین!» گفت: «یا علی، این همان است که در مدینه دیدیم!»

این همان ذوالثدی بود که پیغمبر فرمود: «اگر این باقی نمی‌ماند، دو نفر از امت من اختلاف نمی‌کردند!»^۱ این همان شخصی بود که با همین چهره ظاهر الصلاح، تمام نهروانی‌ها را فریب داده بود.^۲

ببینید دشمن چقدر حسّاس و دقیق جلو می‌آید و کار انجام می‌دهد! در کتب اهل تسنن دیدم که گفته‌اند: «اگر ده نفر را از اصحاب و حواریون پیغمبر می‌شمردند، یکی همین شخص بود.»^۳ با این حال،

^۱ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱.

^۲ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۱۶ جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۴۷ - ۵۲.

^۳ الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱، با قدری اختلاف.

چطور ممکن است که مردم گول نخورند؟!

معنای جعل حدیث و آثار سوء آن

مسئله جعل حدیث، یکی از مصیبت‌بارترین مصائبی است که بر سر اسلام آمده و می‌آید و خواهد آمد. ولی صحبت در این است که جعل حدیث به چه معنایی است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا: ^۱ «لَقَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ؛ فَمَنْ كَذَّبَ عَلَى مَتَعَمَّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!»^۲

«در زمان رسول خدا بعضی‌ها پیدا شدند که به آن حضرت دروغ بستند، (در زمان رسول خدا وقتی دروغ بستند، وای به حال بعد از آن!) حضرت برای اینکه جلوی این قضیه را بگیرند، یک روز در میان مردم خطابه‌ای خواندند و فرمودند: ”دروغگویان بر من زیاد شده‌اند، [پس هر کسی بر من از روی عمد دروغ ببندد] باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد!»

امیرالمؤمنین فرمودند:

ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ «بعد از رسول خدا

^۱ خ ل: فقال: أيها الناس.

^۲ الكافي، ج ۱، ص ۶۲.

آمدند و این کار را انجام دادند و (برای رسیدن به
مطامع دنیوی) حدیث جعل می‌کردند.»

نمونه‌هایی از جعل حدیث و تأثیر آن در تغییر

تدریجی احکام الهی

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و دید
کبوترهایی در کنار مهدی عباسی وجود دارد که با آن
مسابقه می‌دهند و آنها را به پرواز درمی‌آورند. مهدی
عباسی سؤال کرد: «آیا مسابقه و شرط‌بندی با کبوتر
اشکال دارد یا ندارد؟» گفت: «نه خیر، اشکال ندارد!

پیغمبر اکرم فرمود: **«لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ حَافِرٍ**

أَوْ نَصْلِ أَوْ جَنَاحٍ!»^۱

آنچه در روایت آمده است فقط سه چیز است:

لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ؛^۲ «شرط

بندی و مسابقه نیست مگر در سه چیز، و در غیر آن

حرام است: یکی در خُفِّ (مثل شتر سواری)؛ و در

حَافِرٍ (مثل اسب و قاطر)؛ و یا نَصْلِ (مانند تیراندازی

و نیزه‌اندازی و شمشیربازی)!

^۱ الخلاف، ج ۱، ص ۳۱.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۴۸.

فقط در این سه چیز شرط‌بندی اشکال ندارد و بقیه، همه حرام است. ایشان «أَوْ جَنَاحٍ» را نیز اضافه کرد؛ یعنی: هر چیزی که پر داشته باشد. خُب کبوتر هم جزو پر دارها است دیگر! لذا شرط‌بندی بر کبوتر و شاهین و باز و امثال ذلک که بر حسب میل و امیال سلاطین و حاکمان است، حلال می‌شود.

مسئله، مسئله‌ای جدی است! باید بدانیم که مسئله جعل حدیث، در چه وضعیتی قرار دارد.

مهدی عباسی ده هزار درهم به او می‌دهد و وقتی که می‌رود، به مجالسین خودش رو کرده و می‌گوید: «من می‌دانم این پدرسوخته به پیغمبر دروغ بسته است!» اما چون خلیفه عباسی از این حدیث خوشش می‌آید، جایزه بزرگی به او می‌دهد و دستور می‌دهد که آن کبوتر را هم ذبح کنند.^۱ دین این خلیفه از او بیشتر بوده و از او متدین‌تر بوده است!

اما من در اینجا یک مطلب را بگویم و رد شوم: آن کسی که این حدیث را جعل کرده است، خیلی

^۱ شرح الکافی، مولا صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۵۹.

بی سواد بوده است؛ چون با همان سه مورد نیز می توانست کبوتر را داخل کند! نکته‌ام را گرفتید یا نه؟! این مسئله، مسئله جعل حدیث است.

متأسفانه مسئله جعل حدیث در بین علما به نحو مرموزانه و ظریف و دقیقی در جریان بوده و هست! در کتاب زندگانی مرحوم سردار کابلی - که مطالعه این کتاب خیلی مفید است - حکایت خیلی غریب و لطیفی بیان شده است. مرحوم سردار کابلی در کرمانشاه بودند، منتها چون از بلاد پاکستان و اطراف آن به ایران هجرت کرده بودند و در آنجا به بزرگان و رؤسای قبایل، سردار می گفتند، عنوان سردار بر ایشان باقی مانده بود؛ و الا ایشان یکی از بزرگ ترین علمای شیعه بوده است و از مفاخر شیعه به حساب می آیند. نویسنده این کتاب می گوید:

روزی مرحوم سردار کابلی، که از بزرگان از علما و از مفاخر عالم اسلام و شیعه است، برای من نقل کرد: «روزی یکی از علمای علم حدیث و رجال و درایه به نام سید جعفر أعرجی کاظمینی، از عتبات عالیات به منزل ما آمد و مهمان ما شد؛ ما هم کتابخانه خود را در اختیار ایشان قرار دادیم که ایشان از این کتابخانه استفاده کنند. به واسطه

حضورش در آنجا و ارتباط با ما، کم‌وبیش با یکی از علما به نام مرحوم شیخ أسدالله کرمانشاهی که حاکم شرع آن بلاد و از نواده‌های مرحوم وحید بهبهانی بود، ارتباط پیدا می‌کند. خُب حکام شرع و علمایی که در آن زمان مبسوط‌الید و مقتدر بودند، امکاناتی در اختیار داشتند و این شخص برای رسیدن به دنیای خودش با او ارتباط برقرار می‌کند.»

از این قضیه می‌گذرد، سردار کابلی می‌گوید: «بعضی از اوقات که من وارد کتابخانه می‌شدم، می‌دیدم این شخص که عالم رجالی بود و به انساب وارد بود و از اسامی افراد اطلاع داشت و بر رجال مطلع بود، با کتب رجالی من خیلی مشغول است. کاغذهایی هم در مقابل خود گذاشته و نام‌هایی در آنجا نوشته است. گاهی اوقات اسمی را بالا می‌نویسد، گاهی اوقات یک اسم را پایین می‌نویسد و تغییر می‌دهد و تبدیل می‌کند. من نمی‌فهمیدم که به چه کاری مشغول شده است؛ از او سؤال کردم: می‌خواهی چه کنی و چه چیزی را می‌خواهی پیدا کنی؟ جواب من را نداد. یک روز گذشت، روز دوّم من دوباره سؤال کردم و اصرار ورزیدم که چه کاری می‌کنی؟ آخر مدام این اسم‌ها را پس و پیش می‌کنی، اسمی را بالا می‌نویسی، دوباره خط

می زنی و پایین می نویسی؛ داری چه کار
می کنی؟!

گفت: ”دارم شجره نامه و نسب و حید بهبهانی را
پیدا می کنم. ملاّ اسدالله کرمانشاهی یکی از
نواده های وحید بهبهانی است و من دارم
شجره نامه جدّ ایشان، وحید بهبهانی را پیدا
می کنم.“

گفتم: شجره نامه اش به چه کسی می رسد؟

گفت: ”شجره نامه و نسب و حید بهبهانی به شیخ
مفید می رسد! دارم آن را پیدا می کنم.“

خب این یک ادّعایی است! خود مرحوم سردار
کابلی که شخص بی اطلاعی نبود؛ خودش اهل رجال
بود، عالم بود و می دانست که شیخ مفید بیشتر از یک
پسر به نام شیخ علی نداشته است و اینکه از آن پسر
چه اُعقابی باقی مانده باشند، معلوم نیست!

«گفتم: شما چطور نسب و حید بهبهانی را به شیخ
مفید می رسانی؟!

گفت: ”می رسد دیگر!“

گفتم: خب برای من هم بیان کن!

خلاصه ما آن چنان شخص بی اطلاعی هم
نیستیم؛ خلاصه بین طرفت کیست! درست
است که تو رجالی و عالم هستی، ولی بالأخره ما
هم حظّی داریم! و اصرار کردم تا مطلب را

توضیح دهد. بعداً معلوم شد که بله، ایشان در حال جعل شجره‌نامه است.

گفت: «حالا اشکالی ندارد، اگر ما نسب او را به شیخ مفید برسانیم، با این کار که حلالی را حرام نمی‌کنیم یا حرامی را حلال نمی‌کنیم! حالا مردم که نمی‌آیند به او خمس بدهند تا اینکه به این وسیله حلالی حرام شود!»

ببینید مسئله از چه قرار است! اینها علمای بی‌دین و خدا نشناسند؛ عالم بی‌دین یعنی این! چرا حکم خدا تغییر پیدا نمی‌کند؟! ممکن است بسیاری از احکام تغییر پیدا کند؛ ممکن است مسائلی در موقوفات و در جهات شرعی دیگر پیش بیاید. آخر ای لامذهب بی‌دین، تو که الان داری شجره‌نامه این آقا را به شیخ مفید می‌رسانی، آیا فکر تبعات این قضیه را هم کرده‌ای که ممکن است به چه مسائلی منتهی شود؟! شجره‌نامه‌ای به دروغ برای شخصی تعیین کنند که ایشان نسبش به کذا می‌رسد!

سردار کابلی می‌گوید: «من خیلی تعجب کردم و گفتم: آخر برای چه تو این کار را انجام می‌دهی؟!»

گفت: «آیا به گرفتن ده چشمه سفید (که ملکی بسیار خوش آب و هوا و دارای انهار و درختان

خیلی سرسبز و مرغوبی در بیرون کرمانشاه بوده
است) نمی‌ارزد که ما این کار را انجام دهیم؟!«
خاک بر سرت کنند که آبروی اهل علم را
می‌بری!

ایشان می‌گوید: «وقتی که من این حرف را شنیدم
خیلی متأثر شدم و اصلاً دیگر با او صحبت
نکردم و او هم مشغول کارش شد و بالأخره
طوماری درست کرد.»^۱

متأسفانه این طومار هنوز در میان اقوام خود ما
وجود دارد؛ چون نسب ما از ناحیهٔ مادری به وحید
بهبهانی می‌رسد، و اینها خیال کردند که این
شجره‌نامه صحیح است و آن را چاپ و تکثیر کردند
و در میان خانواده‌هایشان در کرمانشاه و طهران
گذاشتند و افتخار هم می‌کنند که نسب ما به شیخ
مفید می‌رسد، در حالی که اصلاً سند ندارد و دروغ
بوده است. البته می‌خواستند به ما هم بدهند که من
در جایی صحبت کردم و گفتم که همهٔ اینها دروغ
است! آخر، خودش می‌گوید: «از خودم درآورده‌ام!»
ایشان هم منتظر بود تا یک مجلس جشن یا

^۱ زندگانی سردار کابلی، ص ۱۰۶.

عیدی از اعیاد تولّد ائمّه برسد؛ چند روز بعد، آن طومار را برداشت و با عزّت و احترام نزد ملاّ اسدالله کرمانشاهی، نوادهّ مرحوم وحید بهبهانی که در مجلس نشسته بود، برد. ایشان در گوشه‌ای از مجلس نشست تا اینکه مجلس قدری خلوت شد، خود ملاّ اسدالله احساس کرد که ایشان کاری با او دارد، گفت: «چه کار دارید؟» دست کرد و از کیف خود طومار را درآورد و گفت: «من نسب شما را به شیخ مفید پیدا کردم!»

ملاّ اسدالله هم که ملاّ و باسواد و حاکم شرع بود، نگاهی کرد و فهمید که جریان چیست؛ گفت: «این خدمت خود شما باشد!»

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾؛ نه ده چشمه سفید را

به دست آورد و نه اجر و پاداشی از این قضیه برد!

تأثیر فتاوی انحرافی و مجعول علمای سوء در

انحطاط دین مردم عوام

اینها چه کسانی هستند؟ اینها علمایی هستند که

جعل حدیث می‌کنند! آن کسی که این کار را برای

رسیدن به مطامع دنیوی انجام می‌دهد، همین شخص

^۱ سوره حجّ (۲۲) آیه ۱۱.

برای جعل حکم و جعل حدیث نیز به طرق ظریفانه اقدام می‌کند. حالا چه کسانی این کار را می‌کنند؟ همان عوامل پیاده‌کنندهٔ نقشه‌ها و اهداف شوم استعمار؛ اینها همان‌ها هستند!

إن شاء الله در روزهای آینده صور جعل حدیث عرض خواهد شد و خواهیم گفت: به چند صورت ممکن است حدیث جعل بشود.

شریح قاضی که فتوا به قتل سیدالشهدا علیه السلام داد، که بود؟! موجه‌ترین فرد در میان کوفه بود؛ شخصی بود که از زمان صدارت و خلافت عمر بن خطاب در کوفه قاضی بود و تا زمان عثمان و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین شخص، قاضی کوفه بود. حضرت خواستند او را بردارند اما مردم نگذاشتند،^۱ و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا زمان معاویه. در زمان امام حسن مجتبی و زمان سیدالشهدا علیهما السلام یک‌چنین شخص وجیهی در میان مردم بود، قاضی القضاة و عالم کوفه بود و مردم در

^۱ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۲۷؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۸۸.

قضاوت به او مراجعه می‌کردند. این شخص فتوا به قتل امام حسین علیه السّلام داد! مگر فتوای قتل امام حسین علیه السّلام شوخی است؟! فتوا دادن به قتل پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و امام شیعیان مگر شوخی است؟!!

اینکه می‌گویند: «نباید در دستگاه ظلمه رفت» برای این است! شیطان چه کار می‌کند؟! **(سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)**؛^۱ اول که می‌خواهد برود، حالات و روحیاتش فرق می‌کند و مسائلی را ادراک می‌کند؛ ولی وقتی که رفت، کم‌کم آن سرمایه‌های خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، تا کار به جایی می‌رسد که فتوا به قتل سیدالشّهدا می‌دهد! دیگر از این بالاتر! و بعداً توجیه می‌کند:

چون حسین بن علی («فرزند رسول خدا») هم نمی‌گفتند و پای پیغمبر را به میان نمی‌کشاندند!) علیه حکومت، قیام کرده است و چون این حکومت،

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲ معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۲:

«رفته‌رفته آنان را پایین آورده (و به جهنّم و دوزخ سوزان نزول می‌دهیم) به طوری که خود آنان نفهمند.»

حکومتِ حق و حکومتِ عدل است و امیر المؤمنین
یزید بن معاویه خلیفهٔ مسلمین است، لذا قیام علیه
خلیفهٔ مسلمین شرعاً حرام و دفعش واجب است!^۱
تمام شد! خیلی موجّه، خیلی خوب و خیلی به جا
و صحیح!

ممکن است صورت قضیهٔ فرق کند ولی اصل
قضیهٔ که فرق نمی‌کند، و تنها صورت مسئله متفاوت
است؛ ولی همیشه و در هر زمانی و در هر بُره‌ای،
افرادی بوده‌اند که به این نحو توجیه می‌کردند و
مسائل را به نفع مطامع خود تأویل می‌کردند و
برمی‌گرداندند.

شریح قاضی فتوا می‌دهد و مردم نیز حرکت
می‌کنند و به جنگ امام حسین می‌آیند. می‌آیند تا این
شخص طاغی و یاغی علیه حکومت مسلمین را از
بین ببرند! خیلی باید حواسمان جمع باشد! می‌آیند
تا چه کسانی را از بین ببرند؟

^۱ جواهر الکلام فی سوانح الأيام، ج ۱، ص ۸۸:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و لَقَدْ ثَبَّتَ عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَنِ
دِينِ رَسُولِ اللَّهِ، فَهُوَ وَاجِبُ الْقَتْلِ.» و یا بعضی گفته‌اند: «لَقَدْ ثَبَّتَ وَ حَقَّقَ
عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَلَيَّ إِمامَ الْمُسْلِمِينَ وَ أميرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ
مَعَاوِيَةَ، فَيَجِبُ عَلَيَّ كَافَّةً النَّاسِ دَفْعُهُ وَ قَتْلُهُ.»

فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ.^۱

افرادی که به شهادت خود دشمنان در روز
عاشورا که می گویند: جوانی آمد که چشمان تمام
افراد به او خیره شد و شبیه ترین مردم به رسول خدا
بود!^۲

یا اینکه می گفتند:

پیرمردی آمد که آثار سجده و عبادت از وجناتش
پیدا بود!

یا: شخصی آمد که چطور بود! خودشان این
مطالب را می گویند، ولی در عین حال بر آنها شمشیر
می کشند! یعنی: واقعاً چگونه می توان به این مردم
اعتماد کرد؟! گوشواره از گوش دختر امام حسین
می کشد و گوش دختر امام حسین را پاره می کند و
گریه هم می کند!^۳ این مردم این طوری هستند! خیلی
راحت می توان این مردم را فریب داد؛ خیلی راحت!
فقط با یک خبر!

^۱ اللهوف، ص ۱۱۳ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۰:

«تحقیقاً جوانی به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و
از جهت اخلاق و از جهت گفتار، شبیه ترین مردم به پیغمبر توست.»

^۲ روضة الشهداء، ص ۴۲۰.

^۳ جلاء العیون، مجلسی، ص ۶۹۳.

علت جاودانگی واقعه کربلا

اما سیدالشهدا ابداً! او امام است و تا ابد جلوه می کند! دیگر نمی شود اصحاب سیدالشهدا را فریب داد. زهیر می گوید:

اگر هزار بار من را بکشند سپس زنده شوم و دوباره بکشند، از تو دست برنمی دارم!^۱
خب اگر زنده بشوم دوباره زیر همین خیمه هستم، کشته بشوم زیر همین خیمه هستم، هزار بار یا صد هزار بار چه فرقی می کند؟! مسئله به یک بار و دو بار که تمام نمی شود! او مسئله را فهمیده بود و حضور سیدالشهدا علیه السلام را احساس می کرد، لذا گول نمی خورد.

لذا مسئله کربلا برای همیشه جاودانه است و حقّ مطلق است. خود آن حضرت، اهل بیت آن حضرت و تمام آن جریاناتی که اتفاق می افتد، براساس حق دارد انجام می گیرد. حضرت سجّاد، حضرت زینب، سفر به کوفه و سفر به شام، تمام اینها در راستای همین هدف سیدالشهدا دارد انجام می گیرد.

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

ذکر مصیبت کاروان اهل بیت در کوفه

[حضرت امّ کلثوم] نان‌ها را از اطفال می‌گرفت و

به روی زمین می‌انداخت و می‌گفت: «إِنَّ الصَّدَقَةَ

عَلَيْنا أَهْلَ الْبَيْتِ حَرَامٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام

است!»

مردم سؤال کردند: مگر شما چه کسانی هستید

که صدقه بر شما حرام است؟ حضرت فرمود: «ما

اهل بیت رسول خدائیم!»

مردم کم‌کم متوجه شدند و ازدحام کردند و

شروع کردند به گریه کردن و ضجّه زدن. کلمات آن

حضرت در میان آنها غلغله انداخت و آنها متوجه

شدند که مردانشان چه عملی انجام داده‌اند! حضرت

رو به آنها می‌کند و می‌فرماید:

تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ وَ تَبْكِي عَلَيْنَا نِسَاؤُكُمْ؟!! «مردان

شما ما را می‌کشند و اهل بیت رسول خدا را از بین

می‌برند، امّا زنانتان بر ما گریه می‌کنند و ضجّه

می‌زنند؟!!»

وقتی مسئله به اینجا می‌رسد، می‌بینند که کلمات

۱۱ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

و خطبه آن حضرت در آن حال و در آن موقعیت بر فراز ناقه، ولوله ایجاد کرده و مردم را منقلب کرده است؛ شمر دستور می‌دهد تا سرها را بیاورند و در مقابل این کاروان قرار بدهند تا اینکه اذهان مردم متوجه آنها بشود. همین که حضرت زینب چشمش را باز می‌کند و در مقابل خود سر برادر را می‌بیند، طاقت از دست می‌رود و با سر بر آن چوبه محمل می‌زند که خون از پیشانی آن حضرت روان می‌شود:

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
{إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}.